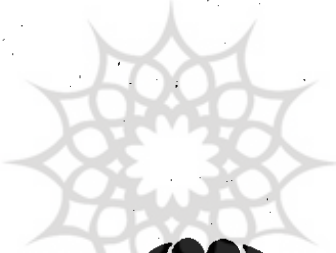


عبدالرحيم ذاكر حسين

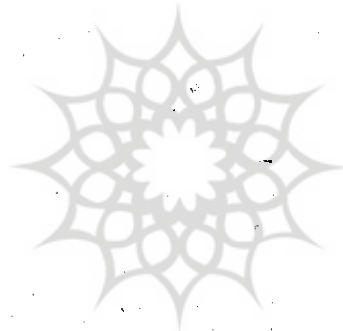


پروفیسر کاہنہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

صور گونا گون سلطہ بین المللی

(تأسیسات حقوقي بين المللي نابرابر)





شرویش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

در یک تعریف وسیع، «تأسیس» که به آن «نهاد» و «بنیاد» هم گفته شده است، به مجموع تشکیلات و مقررات و ستنهائی اطلاق می‌شود که یک اجتماع یا گروه متشکل را مشخص می‌سازد. این اجتماع متشکل هرگاه به جامعه بین‌المللی تعلق داشته باشد، یک تأسیس بین‌المللی خوانده می‌شود.

برقراری هر تأسیس بین‌المللی به مفهومی که در این مقاله بکار رفته است، بمنظور تنظیم و بقاعده درآوردن نوعی از مناسبات بین‌المللی می‌باشد و تأسیس حقوقی بین‌المللی راجع است به تنظیم این نوع مناسبات، از نظر حقوقی و بر مبنای قواعد حقوقی.

با اینکه شکل تأسیسات بین‌المللی مورد بحث ما، شکلی حقوقی است، اما در نوشته حاضر سعی شده است زمینه‌های تاریخی آنها در جامعه بین‌المللی وقت نیز طرف توجه قرار گیرد تا کاربرد آنها روشن‌تر شود، خصوصاً که بعضی از آنها تابعی هستند از تغییرات و تحولات تاریخی جامعه بین‌المللی. به دیگر سخن، برخلاف حقوق بین‌الملل عمومی که

صرفاً به مسائل حقوقی محض این قبیل تأسیسات حقوقی بین‌المللی می‌پردازد، نوشته حاضر ضمن تبیین ماهیت حقوقی تأسیسات مزبور، به توجیه و تحلیل انگیزه و اغراض واقعی آنها، یعنی علت اصلی برقراری اینگونه تأسیسات بین‌المللی از نظر تاریخی نیز توجه لازم را مبذول داشته است.

از این دیدگاه، تأسیسات حقوقی بین‌المللی، راه‌حلهائی حقوقی برای تنظیم مناسبات میان کشورهای نیرومند اروپائی با کشورهای آسیائی و افریقائی که در چهارچوب معینی جای گرفته‌اند، بشمار می‌روند. تأسیسات مزبور را در برهه‌ای از زمان به بررسی گذاشته‌ایم و این برهه زمانی که اندکی بیش از یکصد سال — از نیمه دوم قرن نوزدهم تا ثلث آخر قرن بیستم و در بعضی جاها تا به اکنون — به دراز کشیده است، مشخصه تاریخی تأسیسات حقوقی مزبور می‌باشد.

در ثلث آخر قرن نوزدهم میلادی، جهان مرحله تازه‌ای از گسترش وسیع مناسبات و ارتباطات بین‌المللی را آغاز نمود. تا آن موقع بخشهای عظیمی از ابنای بشر در مناطقی نظیر چین، هندوستان، جهان اسلام، اروپا و افریقای سیاه‌پوستان، بطور جداگانه زندگی می‌کردند. هرچند هریک از آن مناطق با مناطق دیگر بطور محدود در ارتباط بود، لکن همگی با هم مناسبات مشترک عام نداشتند؛ ولی از ۱۸۷۰ به بعد اولین زمینه‌های اصولی برای توسعه این مناسبات بوجود آمد و رفته رفته کشورهای و جوامع بشری در یک جامعه جهانی بهم پیوسته گرد آورده شدند. اساسی‌ترین زمینه توسعه سریع ارتباطات بین‌المللی وسیع و پیچیده، انقلاب صنعتی در اروپا بود؛ بدین ترتیب که اروپا به دنبال وقوع انقلاب صنعتی که هم موجب نیازش به بازار مصرف و هم سبب احتیاجش به منابع مواد خام که در آن قاره یافت نمی‌شد، یا بقدر کفایت وجود نداشت، شده بود، خود را ناگزیر یافت که به هر وسیله‌ای شده با جوامع دیگر جهان مناسباتی برقرار سازد تا بتواند این نیازها را برطرف کند. متعاقب آن و به برکت کشف قوه بخار، کشتیرانی و دریانوردی نیز توسعه پر دامنه‌ای یافت که به سهم خود برقراری و

گسترش این مناسبات را تسریع و تسهیل نمود. باری، دیری نگذشت که سرتاسر کرهٔ ارض عرصه‌ای شد که بر روی آن چند کشور نیرومند دریائی و نیمه دریائی اروپائی، در قاره‌ها و جزایر پراکنده در گوشه و کنار جهان، مستعمراتی را ایجاد و تسخیر و «امپراتوریهای» عظیمی را تأسیس نمودند. مثلاً تا سال ۱۹۰۰ بریتانیای کبیر توانسته بود به  $\frac{4}{5}$  میلیون میل مربع دست اندازی کند و آن را بر امپراتوری خود بیفزاید؛ فرانسه  $\frac{3}{5}$  میلیون، آلمان یک میلیون، بلژیک ۹۰۰ هزار، روسیه ۵۰۰ هزار، ایتالیا ۱۸۵ هزار و ایالات متحدهٔ امریکا ۱۲۵ هزار میل مربع را تحت سلطه و اقتدار خود درآوردند. وسعت بعضی از این امپراتوریهای مستعمراتی به اندازه‌ای زیاد بود که آفتاب در قلمرو آنها غروب نمی‌کرد. بدین ترتیب شبکهٔ جهانگیر استعمار در سرتاسر جهان برقرار گردیده بود.

کشورهای نیرومند اروپائی به آنهمه وسعت قلمرو امپراتوری خود اکتفا نکرده و برای رسیدن به اهداف خود، با آن دستهٔ معدود از کشورهای آسیائی و افریقائی که توانسته بودند استقلال خود را در برابر تهاجم استعمارگران اروپائی محفوظ بدارند، مناسبات خاصی برقرار کرده و برای این مناسبات، قالبها و تأسیسات بین‌المللی ویژه‌ای تعیین نمودند. برقراری مناسبات مزبور در هر یک از کشورهای اخیرالذکر، مقدمه‌ای بود تا چنانچه بعداً امپراتوری اروپائی ذریبط توانائی می‌یافت، آن کشور را تبدیل به مستعمرهٔ خود کند؛ یعنی سلطهٔ ناقص و غیر مستقیم خود را بدل به سلطهٔ کامل و مستقیم نماید. به عنوان نمونه در سال ۱۹۱۲ فرانسه، مراکش را که تحت الحمايهٔ آن بود، متصرف و ضمیمهٔ خاک خود ساخت.

بهرحال، منظور از «تأسیسات حقوقی بین‌المللی» همان قالب و شکل حقوقی است که برای تدوین و تنظیم اینگونه مناسبات بین‌المللی تعبیه می‌گردید و متضمن نوعی سلطهٔ ناقص و غیر مستقیم بر کشور مربوط بود؛ مانند تحت‌الحمايگی، کاپیتولاسیون، کنس سیون، واگذاری به صورت اجاره، قیمومت (ماندا)، دومینیون، کامولث و... که محیط عمل آنها عمدتاً در سیام و کره و حتی چین، امپراتوری عثمانی، افغانستان، ایران و

یازده ای کشورهای افریقائی بوده است.

همانگونه که اشاره شد مطالعه این تأسیسات حقوقی بین المللی دارای سیر تاریخی خاصی است که آن را به سه دوره جداگانه تقسیم کرده ایم: از آغاز تا پایان جنگ جهانی اول (دوره اول)، عصر جامعه ملل (دوره دوم)، و سرانجام عصر سازمان ملل متحد (دوره سوم). تأسیسات مذکور در طول این سه دوره بوجود آمده و مشغول فعالیت در سطح بین المللی بوده و بعضاً هستند؛ ولی در هر مقطع بموجب ضرورت تاریخی و تحولات حاصله در سطح بین المللی، شکل مناسب خود را یافته اند. ذیلاً و براساس همین تقسیم بندی تاریخی، به بررسی آنها می پردازیم.

## تأسیسات حقوقی بین المللی از آغاز تا پایان جنگ جهانی اول

### الف. تحت الحمایگی

دولت تحت الحمایه، دولت ضعیف و ناتوانی است که بموجب پیمان منعقد با یک دولت قوی و نیرومند، بناچار تحت الحمایگی آن دولت را قبول می کند. بنابراین، تأسیس حقوقی تحت الحمایگی معمولاً متعاقب عهدنامه بین المللی ایجاد می گردد که طی آن مناسبات طرفین تعیین و مشخص می شود.<sup>۱</sup>

در ترتیب تحت الحمایگی، دولت حامی ظاهراً متعهد می گردد که در مقابل حملات خارجی از دولت تحت الحمایه دفاع کند و در برابر، دولت تحت الحمایه قسمتی از حاکمیت خود را به دولت حامی وامی گذارد، بطور قطع نمی توان تعیین کرد تا چه اندازه استقلال دولت تحت الحمایه محدود گشته و چه وظایف و اختیاراتی از دولت مزبور سلب و به دولت

۱. مصر در سال ۱۹۱۴ براساس اعلامیه یکجانبه دولت بریتانیا تحت الحمایه آن دولت گردید.

حامی واگذار می‌گردد؛ زیرا حدود اختیارات دولت حامی در کشور تحت الحمايه، بسته به مفاد عهدنامه ای است که بموجب آن ترتیب تحت الحمايه برقرار می‌شود. معذک می‌توان گفت که دولت تحت الحمايه شخصیت بین المللی خود را حفظ می‌کند، ولی اداره امور بین المللی خود را به دولت حامی وامی‌گذارد و نیز دولت تحت الحمايه موافقت می‌نماید که قوای نظامی دولت حامی خاک آن را اشغال کنند. هر چند دولت تحت الحمايه قوانین و محاکم و تشکیلات اداری خود را حفظ می‌کند، ولی با اینهمه راضی می‌شود که مأموران دولت حامی در امور داخلی آن کشور نیز نظارت نمایند. در پاره ای از موارد نیز دولت تحت الحمايه یکسره به مستعمره دولت حامی تبدیل می‌شود.

بطور کلی ایجاد رابطه حقوقی بین دولت حامی و دولت تحت الحمايه دارای آثاری است که مهمترین آنها از این قرار است:

۱. چون دولت تحت الحمايه شخصیت بین المللی خود را حفظ می‌کند، اگر بین دو دولت (دولت حامی و دولت تحت الحمايه) جنگی واقع شود، صورت جنگ بین المللی را خواهد داشت نه جنگ داخلی یا مثلاً شورش علیه دولت حامی. همچنین اگر دولت تحت الحمايه قبل از قبول رژیم تحت الحمايه عهدنامه ای منعقد کرده باشد، آن عهدنامه به قوت خود باقی می‌ماند.

۲. رئیس دولت تحت الحمايه مأمور و نماینده دولت حامی نیست؛ بلکه رئیس دولت به معنی واقعی محسوب می‌شود و لذا از مصونیتها و امتیازات رؤسای دول بهره‌مند می‌گردد.

۳. اتباع دولت تحت الحمايه تبعه دولت حمایت کننده محسوب نمی‌شوند، ولی نسبت به آن کاملاً بیگانه نیستند؛ از این رو اگر در محاکم دولتهای حامی اقامه دعوی کنند، از آنها تضمین مخصوص بیگانگان مطالبه نمی‌شود و نیز در صورتیکه در ممالک خارجی حقی از آنها تضییع شود، احقاق حق آنها از طریق حمایت سیاسی، برعهده دولت حامی است.

۴. خاک کشور تحت الحمايه قسمتی از خاک دولت حامی

محسوب نمی‌شود و مستقل از آن است؛ ولی در عین حال نسبت به آن کاملاً بیگانه نیست و از این جهت اگر عمل خلاف قانونی در خاک دولت تحت‌الحمایه صورت گیرد که موجب مسئولیت دولت باشد، از لحاظ بین‌المللی دولت حامی مسئول آن خواهد بود؛ چرا که مناسبات خارجی دولت تحت‌الحمایه برعهده دولت حامی گذارده می‌شود.

۵. از لحاظ امور خارجی، دولت حامی منحصراً صلاحیت اقدام دارد و بوسیله نمایندگان سیاسی خود امور مربوط به دولت تحت‌الحمایه را حل و فصل می‌نماید و حتی از طرف آن، به انعقاد عهدنامه بین‌المللی مبادرت می‌ورزد.

۶. دولت حامی، در امور داخلی نیز دولت تحت‌الحمایه را کنترل می‌کند و در تشکیلات اداری و قضائی آن نظارت لازم را اعمال می‌نماید.

۷. بموجب عهدنامه تحت‌الحمایگی، دولت حامی متعهد می‌شود از دولت تحت‌الحمایه دفاع و در موارد لازم به آن کمک کند؛ بنابراین در صورتیکه کشور تحت‌الحمایه مورد حمله و تجاوز کشور ثالثی واقع شود، این عمل در رابطه با دولت حامی، تجاوز به یک کشور غیر ثالث تلقی نمی‌شود. از این رو دولت حامی نمی‌تواند اعلام بیطرفی نماید و لزوماً از کشور تحت‌الحمایه حمایت می‌کند.

نمونه‌ای از سرزمینهایی که تحت این تأسیس حقوقی درآمده‌اند عبارتند از: تونس و ماداگاسکار در افریقا و آنام، کامبوج، تونکن و لاتوس در آسیا تحت‌الحمایه کشور فرانسه؛ زنگبار در افریقا و عدن، کویت، مسقط، عمان و حضرموت در آسیا (منطقه خلیج فارس) تحت‌الحمایه کشور انگلیس؛ و حبشه تحت‌الحمایه دولت ایتالیا.

#### ب. کاپیتولاسیون

کاپیتولاسیون از کلمه لاتینی Capitulare به مفهوم شرط گذاشتن است، و معنی دقیق لغوی آن تعیین کردن سرفصلها می‌باشد که از لفظ Caput به معنی «سر» مشتق شده است. رابطه این معنی با مفهوم



اصطلاحی واژه همان سرفصلهای عهدنامه را تعیین کردن است. تأسیس حقوقی کاپیتولاسیون، بموجب عهدنامه برقرار می‌شود و براساس آن اتباع یک کشور در قلمرو کشور دیگر، از شمول قوانین محلّ معاف گشته و مشمول قوانین کشور خود باقی می‌مانند؛ قوانینی که توسط کنسول دولت متبوع آنها در محلّ، اجرا می‌شود و به همین جهت آن را در فارسی «حقّ قضاوت کنسولی» یا «حقّ قضای کنسولی» نیز گفته‌اند. در معنی اصطلاحی، کاپیتولاسیون عبارت از معاهداتی است که بموجب آن دولتی در قلمرو حاکمیت یک کشور خارجی از پاره‌ای حقوق حاکمیت که اهمّ آن حقّ قضاوت و اجرای مجازات است، بهره‌مند می‌شود؛ بطوریکه اتباع دولت مزبور در کشور محلّ توقّف، از پاره‌ای حقوق و مزایا بطور اختصاصی استفاده می‌کنند.

از نظر تاریخی، کاپیتولاسیون در قرنهای ۱۰ تا ۱۲ میلادی پدید آمد و عبارت از حقوق ویژه‌ای بود که در «بیزانس» به اتباع شهرهای تجارتمی مهمّ آن زمان در ایتالیا نظیر «ژن Genes»، «پیزا Pisa» و غیره داده می‌شد و دولت محلی می‌توانست این حقوق ویژه اعطائی را طبق منافع خود تغییر داده و یا ملغی سازد.

پس از تشکیل امپراتوری عثمانی، این حقوق ویژه در مورد اتباع شهرهای ژن و پیزا تأیید و تجدید شد. در قرن ۱۶ میلادی سلیمان دوم امپراتور عثمانی نظیر همین حقوق را طبق قراردادی به بازرگانان فرانسوی نیز تفویض کرد. کاپیتولاسیون در آن زمان به مثابه اجازه‌نامه‌های امپراتوری و امتیازات ویژه‌ای بود که توسط «باب عالی» به اتباع سایر کشورهای اروپائی داده می‌شد تا بلامانع به سوداگری و پیشه‌وری بپردازند. وجه مشخصه این قراردادها آن بود که متقابل نبودند، بلکه این حقوق خاصّ بطور یکجانبه داده می‌شد؛ منتهی امکان داشت همزمان لغو گردد. ولی در اواسط قرن ۱۸ کاپیتولاسیون خصلت جدیدی یافت؛ بدین معنی که از طرف دول اروپائی به کشورهای مشرق زمین تحمیل گردید و بطوریکجانبه قابل الغاء نبود.

علاوه بر حق قضای کنسولی، یکی دیگر از مظاهر کاپیتولاسیون به عنوان یک تأسیس حقوقی بین‌المللی برای تنظیم پاره‌ای از مناسبات بین‌المللی فی‌مابین، عبارت از حق اتباع کشورهای اروپائی به داشتن مساکن و مناطقی بود که قدرت و حاکمیت دولت محلی بر آنها اعمال نمی‌شد، مانند حق داشتن راه آهن و معافیت از پرداخت مالیاتها و عوارض محلی یا تخفیف آن. به عبارت دیگر، کنسولگریهای کشورهای نیرومند اروپائی اختیارات اداری، پلیسی و قضائی ویژه‌ای یافتند و در قلمرو حاکمیت کشورهای ضعیف طرف قرارداد کاپیتولاسیون، نوعی امتیاز و حق برون مرزی برای اتباع خود بدست آوردند. رویهمرفته و از نظر حقوقی، کاپیتولاسیون با حاکمیت و استقلال ملتها مغایرت آشکار دارد.

نخستین کشوری که به لغو کاپیتولاسیون نائل آمد، ژاپن بود (۱۸۹۹)؛ و بعد ترکیه (۱۹۲۳)، تایلند (۱۹۲۷)، ایران (۱۹۲۸)، مصر (۱۹۳۷) و چین (۱۹۴۳) آن را لغو کردند و امروزه شاید جز در چند مورد استثنائی در جای دیگری وجود نداشته باشد.

### ج. کنس سیون Concession

برطبق رژیم کنس سیون، بیگانگانی که در بعضی از مناطق کشور مربوط مستقر می‌شدند، مانند تجار بین‌المللی، در قلمرو صلاحیت اداری و قضائی دولت واگذار کننده آن منطقه قرار نمی‌گرفتند. هریک از کنسولانی که کنسول قوه قضائیه خوانده می‌شد، به همراهی و همکاری شهرداری منتخب از طرف بیگانگان، از حق قانونگذاری و وضع مقررات برخوردار بود، و بنابراین نوعی حقوق برون مرزی برای ایشان برقرار می‌گردید. بنابراین، کنس سیون نوعی منطقه بیگانه بشمار می‌آمد که در درون خاک کشور واگذار کننده آن محصور بود؛ ولی از حق حاکمیت آن مستثنی شده بود و تحت حکومت مقررات و قوانین موضوعه توسط مقامات کشور بیگانه قرار داشت.

رژیم مزبور در کشور چین از سال ۱۸۴۲ یعنی زمان جنگ تریاک

بسیار معمول بوده و شکلهای مختلفی داشته است؛ یعنی گاهی به شکل کنس سیون ملی و زمانی به صورت کنس سیون بین المللی به نفع جمععاتی که از ملیتهای مختلف خارجی مرکب می‌گردید و بعضی از اوقات نیز در قالبی که به آن کنس سیون مختلط یا کنس سیون چین و خارجی می‌گفتند که شامل مردم چین نیز می‌شد، دیده شده است. نمونه‌هایی از مناطق یا سرزمینهای کنس سیون عبارتند از: شانگهای، اموی، کانتون، هان که او، و تی ین تسن.

اصطلاح کنس سیون در حقوق بین الملل تا سال ۱۹۴۷ مورد استعمال داشت<sup>۱</sup>.

#### د. واگذاری (انتقال اداره یا واگذاری به صورت اجاره)

طرز عملی که به آن اداره یا واگذاری به صورت اجاره گفته می‌شود، یکی دیگر از تأسیسات حقوقی بین المللی است که با توجه به مفهوم و قلمرو آن، در واقع به جای الحاق و انضمام بکار رفته است. ترتیب واگذاری و تسلیم به صورت اجاره در مناسبات بین المللی که از حقوق خصوصی اقتباس شده عبارت است از واگذاری و تسلیم واقعی و موقتی حاکمیت دولت بر قسمتی از سرزمین تحت قلمرو خود به یک کشور خارجی. در مورد اوصاف این تأسیس حقوقی بین المللی، ذکر نکات زیر ضروری است:

۱. در مورد ماهیت حقوقی این تأسیس، دانشمندان حقوق عقاید مختلفی ابراز داشته و فی الجمله در اطلاق اجاره به آن تردید نموده‌اند؛ زیرا گاهی تأسیس مزبور را واگذاری و تسلیم اداره امور سرزمین استیجاری دانسته و زمانی آن را از جمله حقوق ارتفاقی بین الملل بشمار آورده و گاهی به آن الحاق و انضمام مدت دار و یا انتقال حاکمیت به شرط فسخ گفته و سرانجام بعضاً آن را نوعی حکومت مشترک ولی غیر متساوی اعلام

۱. کلیان، بنیادهای بین المللی، ترجمه دکتر محمدعلی حکمت، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال

کرده‌اند.

رویه‌مرفته تأسیس و واگذاری به صورت اجاره، اجاره واقعی به معنای خاص و مصطلح در حقوق خصوصی نیست؛ زیرا اجاره بدین مفهوم عبارت از تملیک منافع عین مستأجره در مقابل عوض است و مالکیت عین برای موجر باقی می‌ماند. در صورتیکه واگذاری مورد بحث ما واقعی است؛ زیرا کشوری که از آن منتفع می‌شود، تمامی حاکمیت خود را در سرزمین استیجاری اعمال می‌کند و مورد یا زمینه‌ای برای اعمال حق مالکانه کشور واگذارنده (حق حاکمیت کشور واگذارنده) باقی نمی‌ماند ولو اینکه ظاهراً اقتدار همان کشور نیز انکار نمی‌شود.

۲. واگذاری به صورت اجاره موقتی است؛ زیرا واگذاری برای مدت معین و محدودی صورت می‌گیرد، مثلاً برای ۲۵ یا ۵۰ یا ۹۹ سال. از نظر تاریخی، ترتیب واگذاری به صورت اجاره ابتدا بوسیله کشور آلمان و در مورد بخشی از سرزمین چین به اجرا درآمد؛ بدین ترتیب که آلمان بموجب معاهده «ژرمن-چین» در ششم مارس ۱۸۹۸ کشور چین را وادار ساخت تا «کیاچه‌او» را برای مدت ۹۹ سال به صورت اجاره به آلمان واگذار نماید. چند روز بعد روسیه نیز با معاهده ۲۷ مارس همان سال، چین را وادار ساخت تا «پرت آرتور» و «تالی‌ین» و یک بندر دیگر را برای مدت ۲۵ سال به روسیه اجاره دهد. سرزمین «وی‌های‌وی» با معاهده اول ژوئیه ۱۸۹۸ به بریتانیای کبیر اجاره داده شد و سرزمین «کوانگ‌چه‌او» نیز با همان شرایط بموجب معاهده ۸ نوامبر ۱۸۹۹ به فرانسه واگذار گردید.<sup>۱</sup>

با شکست روسیه از ژاپن در جنگ ۱۹۰۵ اجاره بنادر واگذار شده به روسیه، برحسب ماده پنجم معاهده «پرتسموت» مورخ ۳ سپتامبر ۱۹۰۵ به ژاپن انتقال یافت.

ترتیب واگذاری به صورت اجاره که در آغاز دوره تاریخی

۱. همان مأخذ با اندکی تغییر.

تأسیسات حقوقی بین المللی، منحصر به کشور چین بود، در سال ۱۹۴۵ پایان یافت.

#### ه. دومینیون Dominion

دومینیون که در لغت به معنای قدرت، سلطه، اختیار، حکومت و غلبه است، در اصطلاح به سرزمینی که تحت استیلا یا سلطه یک مقام عالی یا فرمانروای کشور دیگر قرار دارد، اطلاق می شود. خصوصاً به سرزمینهای داخلی یا ماورای بحار تحت حاکمیت پادشاه انگلستان دومینیون گفته می شد.

اوصاف حقوقی دومینیون را می توان به شرح زیر بیان کرد:

۱. هر دومینیون دارای یک دولت مسئول در مقابل پارلمان خود بود و نیز سازمانی اداری شبیه سازمان اداری انگلستان داشت و اختیار آنها در امور داخلی از جهاتی تابع انگلستان بود، مانند حق عزل و نصب مأموران دولت و انحلال پارلمان.

۲. از جهت قانونگذاری، پارلمان دومینیون تابع قوانین انگلستان بود و اگر در پارلمان انگلستان، قانونی مخالف قوانین دومینیون وضع می شد، قانون انگلیسی جدید معتبر بود و دومینیون می بایست قانون خود را اصلاح کند.

۳. از جهت قضاوت نیز آرای دیوان کشور دومینیون در کمیته قضایی شورای خصوصی انگلستان قابل تجدیدنظر بود.

۴. در امور خارجی، صلاحیت دومینیونها محدود بود. دومینیونها نخست در کنفرانسهای بین المللی شرکت نداشتند، ولی بعداً در مورد عهدنامه بین المللی، وضع تحوّل دیگری پیدا کرد. ابتدا نمایندگان دومینیونها در مذاکرات عهدنامه شرکت می کردند و بعد از چندی، نمایندگان دومینیونهای انگلیس، خود مذاکرات را انجام می دادند؛ ولی در اوایل قرن بیستم نمایندگان دومینیونها به تنهایی، حتی بعضی از عهدنامه ها (مثل قرارداد تجارت) را نیز البته با اختیار و اجازه ای که دولت انگلستان به آنها

می‌داد، امضاء می‌کردند.

عنوان دومینیون کانادا تا ۱۸۶۷ وجود داشت و از ۱۹۰۷ به مستعمره‌های خودمختار بریتانیا دومینیون گفته می‌شد که شامل کشورهای: کانادا، استرالیا، آفریقای جنوبی، زلاند جدید و ایرلند یعنی مستعمرات سفیدپوست انگلیس می‌گردید.

دومینیونها با گذشت زمان تحولاتی را از سر گذراندند و به «کامنولث» تغییر نام دادند که در مبحث مربوطه در صفحات آینده به آن اشاره خواهیم کرد.

□

شمار واوصاف تأسیسات حقوقی بین‌المللی تا ۱۹۱۷ (دوره اول) به‌قراری بود که از نظر گذشت.

در طی نخستین دوره حیات تأسیسات حقوقی مزبور که تا پایان جنگ جهانی اول بدرازا کشیده شد، عوامل چندی موجبات واکنش ملت‌های آفریقائی و آسیائی را فراهم ساخت تا بر ضد ادامه وضع موجود، یعنی سلطه اروپائیان قیام و اقدام کنند. از جمله عوامل مزبور، ایده نولوژیسهای ضد استعماری بود که بعضاً خود منشأ و اصلیت اروپائی داشتند، مانند برادری افراد بشر و برابری ملت‌ها که زائیده انقلاب کبیر فرانسه بود. برخی دیگر از عوامل مزبور، زائیده دستورات دینی ادیان مانند اسلام بود که چنین تعلیم می‌داد: «لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکَافِرِینَ عَلَی الْمُسْلِمِینَ» (اسلام فرمانروائی غیرمسلیم را بر مسلمانان اجازه نمی‌دهد.) و به دنبال نهضت احیای دین و نظرات علمای دینی و متفکران مسلمان، مطرح شده بود. اما پاره‌ای دیگر از عوامل یاد شده، ناشی از اعتقاد به برتری سنن و آداب و فرهنگ و نیز فلسفه‌های آسیائی و آفریقائی بود که توسط بزرگانی مثل گاندی در هند، علمائی مثل «مارکوس گاردی» در آفریقا یا علمای چینی عرضه می‌گردید که خود موجب انعقاد اولین نطفه‌های ناسیونالیسم بود.

گذشته از موارد فوق، عوامل مهمی در صحنه مناسبات بین‌المللی

محرک قیام آسیائیان و افریقائیان گردید، مانند جنگ ۱۹۰۴-۱۹۰۵ روس و ژاپن که به شکست روسیه انجامید. این شکست موجد سه رشته تأثیرات بسیار ژرف در سه جهت مختلف گردید: نخست آنکه روسیه، سیاست گسترش به سوی شرق (خاور دور) را رها کرد و مجدداً رو به سوی اروپا آورد و در شبه جزیره بالکان مداخلات خود را از سر گرفت که این امر در نهایت منجر به جنگ جهانی اول با همه عواقب آن، از جمله ضعف کشورهای نیرومند اروپائی گردید. دوم اینکه شکست روسیه چنان آبروی حکومت تزار را برد که زمینه را برای عصیان و طغیان در داخل کشور علیه تزار آماده ساخت؛ چنانکه ابتدا انقلاب ۱۹۰۵ و سرانجام انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را موجب شد که حاصل آن تقسیم جهان امپریالیست به دو اردوگاه کمونیسم و سرمایه داری گردید. سوم اینکه شکست روسیه سفیدپوست از ژاپن زردنژاد، مرده ای بود که به عموم ملل و اقوام آسیائی و افریقائی داده می شد، مبنی بر اینکه امپریالیستهای سفید هم ممکن است شکست بخورند و بدین ترتیب، افسانه شکست ناپذیری آنان را باطل ساخت و این امر خود موجب بروز انقلاباتی در ایران (۱۹۰۵-۱۹۰۶)، چین، ترکیه و نیز هند شد تا بدانجا که در بعضی از این کشورها انقلاب، هم جنبه داخلی (ضد استبدادی) داشت و هم جنبه خارجی (ضد استعماری).

مجموعه عوامل مذکور در فوق، در صف کشورهای نیرومند اروپائی شکاف انداخت و پایه های سلطه اروپائیان در آسیا و افریقا را متزلزل ساخت؛ مضافاً اینکه از یکسو حکومت نو بنیاد اتحاد شوروی اقدام به لغو یکجانبه پاره ای از تأسیسات حقوقی بین المللی نظیر «کاپیتولاسیون»، «منطقه نفوذ» و «اجاره و واگذاری» کرد و از سوی دیگر در نتیجه جنگ جهانی اول، تطور و تحولی در پاره ای دیگر از تأسیسات حقوقی مزبور (مانند تبدیل دومینیون به مشترک المنافع) پدید آمد. اینک دوره دوم سیر تاریخی تأسیسات حقوقی بین المللی را مطالعه می کنیم.

## تأسیسات حقوقی بین‌المللی در عصر جامعه ملل

تغییرات ارضی، به سستی گرائیدن سلطه امپراتوریهای پیروز در جنگ بر مستعمرات خود، قواعد تازه حقوق بین‌الملل و پیدایش تأسیسات حقوقی بین‌المللی «ماندا» (سرپرستی یا قیمومت) از جمله نتایج جنگ جهانی اول بود.

در نیمکره شرقی، امپراتوریهای مرکزی اروپا (آلمان)، اروپای شرقی (اتریش - هنگری)، اوراسیائی (روسیه) و اوراسیا - افریقائی (عثمانی)، در جریان جنگ به زانو درآمدند و بخشهای وسیعی از سرزمینهای آنها تجزیه گردید و از تجزیه آن سرزمینها بر طبق اصل «حق خودمختاری ملل»، کشورهای تازه‌ای بوجود آمدند و به دنبال آن، امپراتوریهای مذکور مستعمرات سابق خود را در افریقا، آسیا، اقیانوسیه و اقیانوس آرام از دست دادند.

البته از اقتدار و شدت تسلط امپراتوریهای پیروز در جنگ (انگلیس و فرانسه) نیز بر مستعمرات خود کاسته شد و اشاعه اصل «خودمختاری ملل» دستاویز نیرومندی در میان ملت‌های زیرستم برای کسب آزادی و استقلال گردید.

قواعد تازه وارد شده در حقوق بین‌الملل، در مجموعه‌ای حقوقی به نام «میثاق جامعه ملل» که اساسنامه نخستین سازمان بین‌المللی دائمی و مرجع رسیدگی به اختلافات بین‌المللی بود، درج گردید. در دیباچه میثاق، هم اشاراتی تلویحی به مناسبات بین‌المللی سابق رفته و هم راه‌حلهائی برای برقراری مناسبات بین‌المللی آینده درج شده است. در خصوص مورد اول چنین می‌خوانیم:

«قبول التزاماتی برای احتراز از توسل به جنگ، علنی کردن روابط بین‌المللی، مبتنی ساختن آن بر عدالت و شرافت که از این پس مدار حقیقی عملیات دول شناخته خواهد شد...».



در مورد دوم (راه‌حلهائی برای مناسبات بین‌المللی آینده)، می‌توان به قواعد تازه‌ای اشاره کرد که عبارتند از: تأمین صلح عمومی، تقلیل تجهیزات ملّی، حفظ تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشورهای عضو جامعه، حلّ مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی، وابستگی تمامیت ارضی کشورهای عضو جامعه ملل به یکدیگر، تجدید نظر نسبت به پاره‌ای از عهدنامه‌های بین‌المللی، فسخ بعضی از قراردادها، اصل حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود و مهمتر از همه — که در این مقال مورد نظر است — استقرار نظام «ماندا» (قیمومت یا سرپرستی). اصل مذکور که تأسیس حقوقی بین‌المللی تازه‌ای زیرپوشش جامعه ملل بشمار می‌رود، در واقع قالب حقوقی تازه‌ای است برای تنظیم مناسبات بین‌المللی فیما بین امپراتوریهای اروپائی پیروز در جنگ با سرزمینهای مستعمره و جدا شده از امپراتوریهای شکست خورده در جنگ. غیر از تأسیس حقوقی «قیمومت» (ماندا)، تأسیس حقوقی «کامنولث» تدریجاً صورت تازه‌ای بخود می‌گیرد که ذیلاً به بررسی آنها می‌پردازیم.

#### الف. قیمومت (ماندا) Mandate

ظاهراً بمنظور جلوگیری از ادامه و اجرای سیاست استعماری نسبت به مستعمرات و سرزمینهای که از امپراتوریهای مغلوب در جنگ یعنی آلمان و عثمانی منتزع شدند، «اسلوب بین‌المللی قیمومت» بوجود آمد. به نظر امپراتوریهای پیروز در جنگ، چون سرزمینهای مزبور به آن درجه از تمدن و ترقی نرسیده بودند که بتوانند کشور مستقلی تشکیل دهند و مستقلاً اداره امور خود را بعهده گیرند، دول امضا کننده میثاق جامعه ملل طبق ماده ۲۲ میثاق، برای اداره این سرزمینها مقرراتی به شرح ذیل پیش بینی کردند:

#### «ماده ۲۲»:

۱. در مورد اراضی یا مستعمراتی که در نتیجه جنگ اخیر، از تحت

سلطنت ممالک کی کہ قبلاً برآنها حکمرانی داشته اند خارج گردیده و سکنه آن نقاط مردمانی می باشند که با اوضاع مشکله عصر حاضر، هنوز توانائی اداره کردن خود را ندارند، اصول ذیل مجری خواهد گشت. سعادت و ترقی این اقوام وظیفه مقدس مدنیت است و شایسته آن است که در اساسنامه حاضر تضمیناتی برای اجرای این وظیفه پیش بینی شود.

۲. بهترین طریقه عملی اجرای اصل مزبور آن است که قیومیت چنین اقوامی به عهده ملل متمدنه واگذار شود که در پرتو قدرت و تجربه یا موقع جغرافیائی خود بهتر از سایر ملل بتوانند عهده دار این مسئولیت شده و همچنین قبول این وظیفه را بنمایند. این قیومیت را به سمت دولت قیم (مانداتو) و به نام جامعه ملل اجرا خواهند نمود.

۳. کیفیت قیومیت برحسب میزان ترقی و موقع جغرافیائی و اوضاع اقتصادی و سایر خصایص قومی که تحت قیومیت واقع می گردد، باید متفاوت باشد.

۴. پاره ای از اقوام که سابقاً جزو سلطنت عثمانی بوده اند به درجه ای از ترقی نائل شده اند که می توان آنها را موقتاً به سمت ملت مستقل شناخت، به شرط آنکه نصایح و کمک یک دولت قیم، راهنمای اداره آنها بشود، تا زمانی که خودشان لایق شوند که به تنهایی خود را اداره کنند. برای انتخاب دولت قیم، تمایلات خود آن اقوام باید در نظر گرفته شود.

۵. میزان نشو و ارتقای اقوام دیگری خاصه افریقای مرکزی ایجاب می نماید که دولت قیم تعهد اداره آن حدود را بنماید، به شرط آنکه از عادات رذیه از قبیل برده فروشی و معامله اسلحه و فروش الکل جلوگیری بعمل آید و آزادی وجدان و ادیان تضمین گردیده و هیچگونه محدودیتی برای آنها نباشد، به غیر از قیودی که حفظ نظم و حسن اخلاق، آن را الزام می نماید. و همچنین بنای قلاع و مواضع نظامی بحری در آنجا ممنوع شده و به اهل محل تعلیمات نظامی به غیر از آنچه لازمه خدمت پلیس و دفاع حدود است، داده نشود و موجبات شرایط تساوی معاملات و تجارت را برای اعضای دیگر جامعه تأمین نماید.

۶. بالاخره در قسمتهای دیگری از افریقای جنوب غربی و پاره ای از

جزایر واقع در جنوب اقیانوس کبیر بواسطه قلت جمعیت یا محدود بودن مساحت یا دوری از مراکز مدنیت یا همجوار بودن با حدود خود دولت قیم، بهترین وسائل اداره شدن این است که جزء لایتجزای خاک دولت قیم محسوب شده و قوانین آن دولت در مورد آنها معمول و مجری گردد؛ ولی به شرط آنکه تأمیناتی که به رعایت اهالی بومی فوقاً ذکر شده است، محرز باشد.

۷. هر دولت قیم باید سالانه راپرتی راجع به مملکتی که تحت قیمومت آن است، به شورا تقدیم دارد.

۸. هرگاه حدود تسلط یا نظارت یا کیفیت اداره دولت قیم نسبت به مملکتی که تحت قیمومت واقع می‌شود، قبلاً طی قرارداد بی‌بین اعضای جامعه معین نشده باشد، این مسائل بخصوص باید توسط شورای جامعه تشخیص داده شود.

۹. یک کمیسیون دائمی تشکیل و مأمور خواهد شد تا راپرت‌های سالیانه دول قیم را دریافت و ملاحظه کرده و نظر خود را در قضایای مربوط به قیمومت به شورا اشعار دارد».

همچنانکه در بندهای ۴ و ۵ ماده مذکور در فوق گفته شده است چون سرزمینها خصوصیت واحدی نداشتند، لذا آنها را به سه دسته تقسیم نمودند:

دسته اول (ماندا A) که سابقاً جزو امپراتوری عثمانی و عبارت بودند از: سوریه، لبنان، عراق، ماورای اردن و فلسطین، که از آن میان سوریه و لبنان تحت قیمومت فرانسه و مابقی تحت قیمومت انگلیس قرار گرفتند.

دسته دوم (ماندا B) را مستعمرات آلمان در افریقای مرکزی تشکیل می‌دادند که عبارت بودند از کامرون انگلیس، کامرون فرانسه، توگولند انگلیس، توگولند فرانسه و تانگانیکا تحت قیمومت انگلیس، و رواندا و اورندی تحت قیمومت بلژیک.

دسته سوم (ماندا C) سرزمینها و جزایری بودند که در افریقای جنوب غربی و جنوب اقیانوس کبیر واقع شده بودند. افریقای جنوب غربی

تحت قیمومت اتحادیه آفریقای جنوبی، «ساموا» تحت قیمومت زلاند جدید، جزایر جنوب خط استوا تحت قیمومت استرالیا و جزایر شمال خط استوا تحت قیمومت ژاپن درآمدند.

واگذاری سرزمینهای تحت قیمومت به دول مختلف و به شرحی که گذشت، بموجب قراردادهای خاصی که به تصویب شورای جامعه ملل رسید، صورت گرفته بود.

بموجب ماده ۲۲ فوق الذکر، برای نظارت بر اعمال قیم، کمیسیون دائمی نظارت بر قیمومتها عمل می‌کرد. این کمیسیون در ابتدا ۹ نفر عضو داشت که اعضای آن بوسیله مجمع عمومی جامعه ملل تعیین می‌شدند و عملاً اکثریت اعضا با قیمها بود. اولین وسیله نظارت کمیسیون بر اعمال قیمها، گزارشاتی بود که خود قیمها سالانه می‌بایست به کمیسیون بدهند که بدون تردید و بدون استثنا قیمها از اقدامات و عملیات خود دفاع می‌کردند. کمیسیون حق داشت که پرسشنامه‌هایی تهیه و بوسیله این پرسشنامه‌ها از خود قیمها در مورد اقداماتشان تحقیق کند. اهالی سرزمینهای تحت قیمومت حق داشتند که مطالبات و تقاضاهای خود را بوسیله نامه‌های کتبی و با امضا بوسیله قیم خودشان به کمیسیون ارسال دارند. کمیسیون در سال یکبار تشکیل جلسه می‌داد و به گزارشات قیمها رسیدگی می‌کرد و از تمام اطلاعات جمع‌آوری شده گزارشی برای «مجمع عمومی جامعه ملل» می‌فرستاد. مجمع عمومی احیاناً به قیمها توصیه می‌کرد که در اداره قیمومت بهتر عمل کنند.

ناگفته پیداست که این تأسیس حقوقی که به بهانه تنظیم مناسبات بین المللی فیما بین بوجود آمده بود نیز حق حاکمیت ملی کشورهای ضعیف را نادیده می‌گرفت.

در باره تأسیس حقوقی قیمومت (ماندا)، گفته شده است: «برای نخستین بار در تاریخ جهان، غارت، بردگی، وابستگی، فقر و گرسنگی بر ۱/۲۵۰ میلیون تن از مردم جهان به صورت قانونی تحمیل گردید».<sup>۱</sup>

1. Contemporary International Law, Collection of Articles, By: Grigory Tunkin, p.80.

تحت تأثیر مبارزات ملل تحت قیمومت، بسیاری از مصادیق این تأسیس حقوقی در فاصله دو جنگ جهانی از میان رفت و کشورهای مستقلی بوجود آمدند که از آنجمله و در سرزمینهای اسلامی کشورهای عراق، سوریه و لبنان بودند. با اینهمه، تأسیس حقوقی قیمومت بعد از جنگ دوم به منشور ملل متحد راه یافت که چگونگی آن شرح داده خواهد شد.

### ب. تحولات تاریخی دومینیون (کامنولث Commonwealth)

در اواخر قرن نوزدهم، جنبشی برای تشکیل یک امپراتوری فدرال مرکب از انگلستان و پنج کشور دومینیون بوجود آمد و نتیجه آن، ایجاد کنفرانس امپراتوری بود که اجلاسهای در فواصل زمانی مختلف برگزار نمود. در اجلاسیه ۱۹۱۱ نخست وزیر زلاند جدید بحث مهمی راجع به تشکیل یک دولت فدرال مرکب از مجموع اعضای دومینیونها و انگلیس به میان آورد که مرکب از یک قوه اجرائیه و دومجلس مقننه باشد و یکی از دو مجلس از طرف مردم به نسبت برای هر دو بیست هزار نفر یک نماینده، انتخاب شود.

این پیشنهاد مورد مخالفت دومینیونها قرار گرفت؛ زیرا جمعیت اکثر آنها کم بود و در نتیجه اکثریت نمایندگان از کشور انگلستان انتخاب می شد. لذا فرمول فدراسیون از بین رفت؛ ولی جنبه همکاری باقی ماند و تأسیسات مشترکی بوجود آمد؛ منجمله کمیته دفاع امپراتوری که در هر دومینیون شعبه داشت و وظیفه آن ایجاد هماهنگی بین ارتشهای این کشورها و آماده داشتن آنها برای دفاع در مقابل تجاوز خارجی بود. بدین ترتیب بود که فکر تشکیل کشورهای «کامنولث» (مشترک المنافع) بوجود آمد.

در آغاز جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) رابطه انگلیس با مستعمراتش هنوز کاملاً روشن نشده بود؛ مع الوصف تمایل به همکاری وجود داشت و جنگ این همکاری را عملی ساخت. همین که انگلستان با آلمان وارد جنگ شد، مجموع دومینیونها و مستعمرات انگلیس به جنگ کشیده شدند

که سهم آنها در پیروزی قابل ملاحظه است. هند یک میلیون نفر، کانادا چهارصد هزار نفر، استرالیا سیصد هزار نفر و زلاند جدید صد هزار نفر برای کمک به انگلیس اعزام داشتند؛ ارقامی که با توجه به جمعیت این سرزمینها بسیار با اهمیت است. در جریان جنگ فکر ایجاد کامولث هم کم کم پخته و تقویت گردید؛ یعنی در مقابل خدماتی که دومینیونها و مستعمرات برای دولت انگلیس انجام می دادند، می خواستند در تصمیمات سیاسی و حکومتی نیز شرکت کنند.

در ۱۹۱۶ نخست وزیران دومینیونها در کابینه جنگ انگلستان شرکت کردند که در آن، وزیر مستعمرات انگلستان از طرف مستعمرات و وزیر امور هندوستان به نمایندگی هندوستان نیز حضور داشتند. در ۱۹۱۷ کنفرانس امپراتوری اجلاس دیگری تشکیل داد و در آن دومینیونها به عنوان ملل مستقل در «کامولث امپراتوری» و هندوستان به عنوان یک قسمت مهم این «امپراتوری» شناخته شدند که در سیاست خارجی دارای حق اظهار نظر می باشند.

رو بهمرفته دومینیونها بعد از پایان جنگ کوشیدند تا بیش از پیش نسبت به انگلیس فاصله گرفته و سیاست مستقلی در پیش گیرند. مثلاً در کنفرانس ۱۹۲۱ با قبول اصل وحدت در سیاست خارجی، اعلان کردند که در مورد مسائل داخلی، سیاست مستقلی در پیش خواهند گرفت و در سال ۱۹۲۲ در کنفرانس واشنگتن، استرالیا و کانادا با ادامه اتحاد بین انگلیس و ژاپن مخالفت کردند و در همان سال در مورد اختلاف بین ترکیه و انگلیس، کانادا و افریقای جنوبی اعلام نمودند که در اختلاف و احیاناً جنگ احتمالی بین ترکیه و انگلیس بیطرف خواهند ماند، و به همین ترتیب در چند مورد دیگر رویه مستقلی در پیش گرفتند.

در فاصله دو جنگ جهانی نیز در روابط حقوقی دومینیونها با دولت انگلیس تحول قابل ملاحظه ای حاصل گردید؛ بدین معنی که در سال ۱۹۲۶ در کنفرانس امپراتوری مرکب از نمایندگان دومینیونها گزارشی موسوم به گزارش «بالفور» به تصویب رسید که بموجب آن وضع حقوقی

دومینیونها و ارتباط آنها از لحاظ سیاسی و حقوقی با دولت امپراتوری معین گردید. در این گزارش دومینیونها چنین تعریف شده اند:

«در امپراتوری بریتانیا، دومینیونها اجتماعات خودمختار و متساوی الحاقی هستند که آزادانه عضویت جامعه دول مشترک المنافع (کامنولث) بریتانیا را پذیرفته اند و هیچکدام از لحاظ خارجی و داخلی تابع دیگری نبوده و تنها پادشاه انگلستان را به عنوان پادشاه مشترک خود می شناسند».

گزارش مزبور به صورت قانونی در سال ۱۹۳۱ به تصویب مجلس انگلیس می رسید که بعداً یکایک دومینیونها و مستعمرات به آن صحنه گذاردند. در این قانون علاوه بر مطالب فوق، چنین پیش بینی شده بود:

۱. مجلس انگلیس از این به بعد فقط به درخواست صریح کشورهای عضو می تواند برای آن کشورها قانون وضع کند.  
۲. تغییر عنوان شاه انگلیس که عنوان شاه امپراتوری را هم دارد، فقط و فقط با مجلس انگلیس است.

۳. بنا به درخواست استرالیا، زلاند جدید و کانادا ماده ای در این قانون گنجانیده شده است که قوانین اساسی این کشورها را نمی توان در جهت تمرکز تغییر داد.

از لحاظ قوه مجریه از آن پس فرماندار کل در هر دومینیون از میان اتباع همان دومینیون انتخاب می گردید و از نظر قوه مقننه از آن پس قوانین دومینیونها حتی در خاک انگلیس نیز مجری و معتبر بوده و وسیله همکاری دومینیونها، کنفرانس امپراتوری بود که صلاحیت اخذ تصمیم نداشت و فقط توصیه هائی می نمود.

□

تأسیسات حقوقی بین المللی در عصر جامعه ملل (دوره دوم) به قراری که از نظر گذشت، برقرار و فعال بودند و این وضع تا پایان جنگ دوم جهانی ادامه داشت.



## تأسیسات حقوقی بین المللی در عصر سازمان ملل متحد

تغییرات اناسی در وضع بین المللی، وضع قواعد حقوقی تازه در حقوق بین الملل و ایجاد تأسیسات حقوقی بین المللی. مندرج در منشور ملل متحد از جمله نتایج و پیامدهای جنگ جهانی دوم است که ذیلاً به آنها اشاره می‌کنیم.

• یکم. بزرگترین و هولناکترین جنگ در طول تاریخ جهان، چهار

تغییر اساسی در وضع بین المللی بوجود آورد:

۱. سیستم قدیمی دولتهای استعمارگر اروپا که در جنگ جهانی اول، ضربت خردکننده‌ای بر آن وارد شده بود، در فردای پس از جنگ جهانی دوم تقریباً بکلی از میان رفت.

۲. صحنه قطعی قدرت جهانی از محل قدیمی اروپائی، به ایالات متحده امریکای شمالی و اتحاد جماهیر شوروی، تغییر مکان داد و هر کدام از این دو کشور امکان یافت که کانون سلطه جهانی شود و در عین حال با هم به معارضة برخاستند.

۳. اختراع سلاح جدید، مفاهیم جغرافیای نظامی را بطور مؤثر تغییر داد و در عصر سلاحهای هسته‌ای، ضعیف روزافزونی در ارکان کشورهای صنعتی، بخصوص بریتانیا راه یافت.

۴. مبارزات ضد استعماری تا اقصای آسیا و افریقا توسعه یافت و ملت‌های استعمار شده، خواستار استقلال و پایان سلطه امپریالیزم شدند و این امر وضع سیاسی و اقتصادی تازه‌ای را بوجود آورد.

• دوم. قواعد تازه در حقوق بین الملل: قواعد تازه در حقوق بین الملل، در

مجموعه حقوقی تازه‌ای به نام منشور سازمان ملل متحد که اساسنامه دومین سازمان بین المللی از این نوع می‌باشد، درج شده است.

محتوای منشور از سه قسمت تشکیل شده است: «مقدمه»، «مرام»



و «اصول». از لحاظ معنی، منظور از مقدمه بیان نیت دول عضو سازمان می‌باشد؛ منظور از «مرام» اشاره به علل و جهاتی است که منجر به تشکیل سازمان ملل متحد گشته است و منظور از «اصول» عبارت از طرق و ترتیباتی است که دول عضو و خود سازمان ملل متحد برای رسیدن به هدف و در راه اجرای تکالیف خود باید از آنها پیروی کنند. منشور ملل متحد طی اصول خود (مواد ۷۳ تا ۹۱) پاره‌ای تأسیسات حقوقی بین‌المللی جدید را پیش‌بینی کرده و ضمناً قواعد تازه‌ای در حقوق بین‌الملل را طی اصول مختلف آورده که توضیح آنها از بحث ما خارج است.

● سوم. تأسیسات حقوقی بین‌المللی مندرج در منشور ملل متحد: اصول مندرج در منشور، شامل مواد ۲ تا ۱۱۱ به اضافه اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری که ۷۰ ماده است، در آغاز فعالیت سازمان ملل متحد، پذیرفته شد و بعدها بمرور اصلاحات و اضافاتی در منشور بعمل آمد که مورد نظر ما در نوشته حاضر، فصول سه‌گانه ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ شامل مواد ۷۳ تا ۹۱ راجع به تأسیسات حقوقی تازه مربوط به عصر ملل متحد می‌باشد. بموجب این اصول، آخرین تازه‌واردها در خانواده تأسیسات حقوقی بین‌المللی، دو نوع تأسیس جدید هستند: یکی به نام «سرزمینهای غیر خود مختار» و دیگری موسوم به «اسلوب بین‌المللی قیمومت» که ذیلاً به بررسی آنها به شرح موادی که در منشور ملل متحد آمده و سپس طرز عمل هر کدام می‌پردازیم.



## تأسیسات حقوقی بین‌المللی در عصر ملل متحد

الف، «سرزمینهای غیر خود مختار»

مواد مربوطه در منشور ملل و در مورد سرزمینهای غیر خود مختار از

این قرار است:

«ماده ۷۳. اعضای ملل متحد که مسئولیت اداره کردن سرزمینهای را دارا یا عهده دار شده اند که اهالی آنجا هنوز کاملاً خود را اداره نمی کنند، به اصل اولویت منافع اهالی این سرزمینها اعتراف کرده و مساعدت در ترقی آنها را در حد اعلاي امکان و در حدود اصول صلح و امنیت بین المللی مقرر در این منشور به عنوان یک مأموریت مقدس قبول و تعهد می نمایند و به این منظور متقبل می شوند:

الف. با احترام به خصوصیات فرهنگی اهالی سرزمینهای مذکور، ترقی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و همچنین توسعه تعلیمات آنها را تأمین و با آنها از روی نصف رفتار و در مقابل تعذبات از آنان حمایت کنند.

ب. در حدودی که با اوضاع خاص هر سرزمین و اهالی آنجا و با مدارج مختلف ترقی آنان متناسب باشد، استعداد آنها را برای اداره نمودن خود توسعه داده و آمال سیاسی آنها را رعایت کرده و در توسعه تدریجی مؤسسات سیاسی آنها کمک نمایند.

ج. صلح و امنیت عمومی را تحکیم کنند.

د: اقداماتی را که موجب ترقی می شود طرف توجه قرار داده و امور مربوط به اکتشافات و تحقیقات را تشویق و بمنظور نیل حقیقی به مقاصد اجتماعی و اقتصادی و علمی که در این ماده ذکر شده است با یکدیگر، و هنگامی که موجبات آن فراهم گردد، با مؤسسات تخصصی بین المللی همکاری نمایند.

ه. اطلاعات آماری و غیر آن را که جنبه فنی داشته باشد و مربوط به وضعیت اقتصادی و اجتماعی یا تعلیمی سرزمینی است که هر یک مسئولیت آن را عهده دارند به غیر از سرزمینهای که مشمول فصلهای دوازدهم و سیزدهم می باشند، به رئیس کل و دبیرخانه بدهند مگر در مواردی که افشای آن اطلاعات منافی حفظ امنیت بوده و یا از نقطه نظر قوانین اساسی، مانعی داشته باشد.

ماده ۷۴. اعضای سازمان به این نکته اعتراف می نمایند که سیاست آنها خواه در سرزمینهای که مشمول این فصل می باشند و خواه در کشور مرکزی خود آنها، باید در محیط اجتماعی و اقتصادی و تجاری با منظور

داشتن منافع و ترقیات سایر نقاط جهان بر روی اصل کلی حُسنِ جوارِ  
(حسن همجواری) مبتنی باشد»<sup>۱</sup>.

### ب. اسلوب بین المللی قیومت

مقدمتاً خاطر نشان می سازد که با شروع جنگ جهانی دوم، امور  
قیومتها تا حدی که به جامعه ملل مربوط می شد، مانند سایر امور مربوط به  
آن جامعه، معوق ماند.

نخستین بار در اعلامیه کنفرانس «یالتا» به موضوع قیومت اشاره و  
اعلام شده بود که سه دولت امریکا، شوروی و انگلیس موافقت کردند که  
پنج کشور عضو دائمی شورای امنیت راجع به ایجاد یک اسلوب قیومت،  
تحت نظر ملل متحد، باهم شور کنند.

در کنفرانس سانفرانسیسکو پیشنهادات مختلف از طرف دولتهای  
امریکا، انگلستان، فرانسه، استرالیا، شوروی و چین درباره قیومت ارائه  
شد که منجر به تنظیم یک رشته مواد گشت که اساس مذاکرات کمیته  
چهارم کمیسیون دوم کنفرانس سانفرانسیسکو قرار گرفتند.

رویه مرفته درباره سرزمینهای که در این باره مورد نظر بنیانگذاران  
سازمان ملل متحد بودند، چنین اظهار نظر گردید: کلیه سرزمینهای که در  
دنیا خود مختاری ندارند تحت یک اسلوب قیومت که زیر نظر سازمان ملل  
متحد اداره شود، قرار گیرند و این اسلوب تنها بر سرزمینهای تعلق گیرد که  
سابقاً نیز تحت قیومت بودند.

توجه به این نکته ضرورت دارد که منظور از سرزمینهای که  
خود مختاری ندارند، همان سرزمینهای است که امپراتوریهای اروپایی در  
اواخر قرن نوزدهم آنها را به زیر سلطه خود در آورده بودند و اینک (آغاز عصر  
ملل متحد) نفوسی بالغ بر یک چهارم کل جمعیت دنیا را تشکیل می دادند.  
پیشنهاد دهندگان راه حل اسلوب قیومت نیز عمدتاً کشورهای بزرگ هستند

۱. دکتر محمد صفدری، حقوق بین الملل عمومی، ج ۳، ص ۸۶۴ و ۸۶۵ (۲۷۰ و ۲۷۱).

که لا اقل سه چهار کشور از مستعمره داران قبل از جنگ جهانی دوم در بین آنان یافت می‌شوند و نفوذی بی چون و چرا در وضع مقررات منشور ملل متحد بویژه اداره قیمومتها دارند و با کمک یکدیگر لباس حقوقی تازه‌ای به قامت مستعمرات سابق می‌دوزند.

بعضی از مواد مربوط به اسلوب قیمومت بین المللی، در منشور ملل متحد به قرار ذیل است:

«ماده ۷۵. سازمان ملل متحد تحت نظر خود یک اسلوب بین المللی قیمومت برقرار خواهد کرد تا در سرزمینهایی که ممکن است برطبق قراردادهای خصوصی بعدی تحت این اسلوب درآیند، اداره و نظارت نماید. این سرزمینها ذیلاً سرزمینهای تحت قیمومت نامیده خواهند شد.

ماده ۷۶. هدفهای اساسی نظام قیمومت برطبق مقاصد ملل متحد به شرح مندرج در ماده ۱ این منشور عبارت است از:

الف. تحکیم صلح و امنیت بین المللی.

ب. کمک به پیشرفت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و آموزشی سکنه سرزمینهای تحت قیمومت و پیشرفت تدریجی آنان به سوی حکومت خودمختار یا استقلال برحسب اقتضا با توجه به وضع خاص هر سرزمین و مردم آن و تمایلات مردم مزبور که به نحو آزادانه ابراز شده باشد و برطبق مقرراتی که ممکن است در هر قرارداد قیمومت پیش بینی شده باشد.

ج. تشویق احترام به حقوق بشر و آزادیهای اساسی برای همه بدون تمایز از حیث نژاد، جنس، زبان یا مذهب و تشویق شناسائی همبستگی ملل جهان به یکدیگر.

د. تأمین امور یکسان در امور اجتماعی، اقتصادی و تجاری برای تمام اعضای ملل متحد و اتباع آنها و همچنین رفتار یکسان در اجرای عدالت برای اتباع مزبور با رعایت مقررات ماده ۸۰ منشور بدون آنکه به حصول هدفهای مذکور در فوق خللی وارد شود.

#### ماده ۷۷:

۱. نظام قیمومت شامل سرزمینهای که در گروههای ذیل قرار دارند و ممکن است بموجب قراردادهای قیمومت تحت این نظام درآیند، می‌گردد:

الف. سرزمینهای که اکنون تحت نظام سرپرستی اداره می‌شوند.  
ب. سرزمینهای که ممکن است در نتیجه جنگ جهانی دوم از کشورهای دشمن مجزا گردند.  
ج. سرزمینهای که به میل و اراده کشورهای اداره کننده آنها تحت این نظام قرار داده شوند.

۲. بموجب موافقتنامه‌های جداگانه بعدی تعیین خواهد شد که چه سرزمینهای از گروههای فوق‌الذکر با چه شرایطی تحت نظام قیمومت در خواهند آمد.

ماده ۷۸. نظام قیمومت شامل سرزمینهای که به عضویت ملل متحد درآمده‌اند و روابط بین آنها براساس احترام به اصل تساوی حاکمیت هریک برقرار می‌باشد، نخواهد شد.

ماده ۷۹. شرایط قیمومت برای هر سرزمین که تحت نظام قیمومت قرار می‌گیرد و همچنین تغییر و اصلاح شرایط مذکور، موضوع موافقتنامه‌های مربوط، با موافقت کشورهای که مستقیماً ذینفع هستند، منجمله کشورهای عضو ملل متحد که اداره کننده سرزمینهای تحت نظام سرپرستی جامعه ملل می‌باشند، به ترتیب مقرر در مواد ۸۳ و ۸۵ به تصویب خواهد رسید.

#### ماده ۸۰:

۱. به استثنای آنچه که در هریک از قراردادهای قیمومت بر طبق مواد ۷۷ و ۷۹ و ۸۱ منعقد می‌شود و براساس آن سرزمینی تحت نظام قیمومت درمی‌آید ممکن است مورد موافقت قرار گیرد و تا زمان انعقاد چنین قراردادهایی هیچیک از مقررات این فصل، نباید طوری تعبیر شود که بطور مستقیم یا غیر مستقیم به نحوی از انتحاء تغییراتی در حقوق

کشوری یا مردمی یا در مقررات موافقتنامه های موجود بین المللی که اعضای ملل متحد ممکن است طرف آن باشند، بدهد.

۲. بند یک این ماده نباید طوری تفسیر گردد که موجبات تأخیر و تعویق مذاکره و عقد قراردادهای ناظر به تحت نظام قیمومت قرار دادن سرزمینهای تحت نظام سرپرستی و سایر سرزمینها به شرح مقرر در ماده ۷۷ را فراهم نماید.

ماده ۸۱. قرارداد قیمومت در هر مورد، شرایطی را که برطبق آن سرزمین تحت قیمومت اداره خواهد شد و مقامی که اداره سرزمین تحت قیمومت را به عهده خواهد داشت، تعیین می نماید. این مقام که از این پس مقام اداره کننده نامیده می شود، ممکن است یک یا چند دولت یا خود سازمان باشد.

ماده ۸۲. در هر قرارداد قیمومت ممکن است یک منطقه سوق الجیشی تعیین شود که شامل تمام یا قسمتی از سرزمین تحت قیمومت موضوع آن قرارداد باشد، بدون اینکه به موافقتنامه های خاص منعقد بر اساس ماده ۴۳ منشور لطمه ای وارد شود.

#### ماده ۸۳:

۱. کلیه وظایف ملل متحد در مورد مناطق سوق الجیشی منجمله تصویب شرایط قرارداد قیمومت و تغییر و اصلاح احتمالی آن توسط شورای امنیت انجام می شود.

۲. هدفهای اساسی مذکور در ماده ۷۶ درباره مردم هر منطقه سوق الجیشی لازم الزامی می باشد.

۳. شورای امنیت با رعایت قراردادهای قیمومت و بدون اینکه به مقتضیات امنیتی لطمه ای وارد آید، در اجرای وظایفی که ملل متحد بر طبق نظام قیمومت در امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و آموزشی مناطق سوق الجیشی به عهده دارد، از کمکهای شورای قیمومت استفاده خواهد کرد.

ماده ۸۴. مقام اداره کننده مکلف است مراقبت نماید که سرزمین تحت قیمومت سهم خود را در حفظ صلح و امنیت بین المللی ایفا

نماید. به این منظور، مقام آذاره کننده ممکن است در اجرای تعهداتی که در مقابل شورای امنیت برعهده گرفته است و همچنین برای دفاع محلی و حفظ نظم و قانون در داخل سرزمین تحت قیمومت از قوای داوطلب، تجهیزات و دیگر کمکهای لازم از طریق مردم سرزمین تحت قیمومت استفاده نماید.

#### ماده ۸۵:

۱. وظایف ملل متحد در مورد قراردادهای قیمومت کلیه مناطقی که سوق الجیشی قلمداد شده اند، منجمله تصویب شرایط قرارداد قیمومت و تغییر و اصلاح آن، توسط مجمع عمومی انجام می شود.
۲. شورای قیمومت که تحت نظر مجمع عمومی انجام وظیفه می نماید، در اجرای این وظایف به مجمع عمومی کمک خواهد کرد.

منشور ملل متحد برای اسلوب قیمومت بین المللی، «شورای قیمومت» تشکیل داده است که «ترکیب» اعضای آن به شرح ذیل می باشد:

#### «ماده ۸۶:

۱. شورای قیمومت مرکب از اعضای ملل متحد به شرح مذکور در ذیل خواهد بود:
  - الف. اعضای اداره کننده سرزمینهای تحت قیمومت.
  - ب. آن عده از اعضائی که نامشان در ماده ۲۳ ذکر شده و اداره سرزمین تحت قیمومت را عهده دار نیستند.
  - ج. اعضای دیگری که از طرف مجمع عمومی برای یک دوره سه ساله انتخاب می شوند به تعدادی که لازم است، برای اینکه مجموع عده اعضای شورای قیمومت بطور تساوی بین اعضای اداره کننده سرزمینهای تحت قیمومت و سایر اعضا تقسیم گردد.
۲. هریک از اعضای شورای قیمومت شخص واجد صلاحیتی را به سمت نماینده خود در شورای قیمومت تعیین می نماید.

برای پیشگیری از خطر و آماده بودن برای دفاع، امریکا می کوشد که حلقه های دفاعی در سرتاسر جهان در اطراف اتحاد شوروی و اردوگاه

سوسیالیسم ایجاد کند و فکر قیمومت نظامی (سوق الجیشی) یعنی داشتن پایگاه از همین جا ناشی شده است.

باید در نظر داشت که امریکائیه‌ها با تلفات فوق العاده زیادی در جنگ دوم جهانی موفق شدند جزایری در اقیانوسیه را که قبلاً جزو مستعمرات آلمان بوده و بعد از ۱۹۱۹ قیمومت آنها به ژاپن واگذار شده بود، تصرف کنند. در این نبردها مخصوصاً نیروی دریائی امریکا تلفات زیادی متحمل شده بود. در ۹ آوریل ۱۹۴۵ «دریادار کینگ» به نام وزارت دریاداری امریکا اعلان می‌کند که این جزایر منحصراً زیر نظر امریکا اداره خواهند شد، و چند روز بعد نیز یکی از سناتورها طرحی به سنا می‌دهد که انضمام بدون قید و شرط جزایر مزبور را به امریکا پیشنهاد می‌کند. اما افکار عمومی امریکا با توجه به نظریات ضد استعماری در آن کشور (امریکا افتخار می‌کند که نخستین بار بر ضد استعمارگری انگلیس قیام کرده است و از این رو خود را قهرمان ضد استعمار می‌داند) و نیز سابقه ۱۴ اصل ویلسون، چندان با این طرح موافق نیست و به همین جهت در ۲۷ آوریل ۱۹۴۵ راه حل قیمومت سوق الجیشی یا نظامی را پیدا می‌کنند. فرق اساسی این نوع قیمومت با قیمومت ساده در این است که در مورد قیمومت نظامی موافقت و دخالت شورای امنیت برای تأیید و نظارت در قراردادها و معاهدات مربوط به قیمومت نظامی لازم است و چون تصمیمات شورای امنیت به اتفاق آرا گرفته می‌شود، وجود «حق وتو» برای اعضای دائمی مانعی عملی است که دولتهای دیگر عضو شورای امنیت در کار قیمتها نظارتی داشته باشند.





## طرز عمل تأسیسات حقوقی مندرج در منشور ملل متحد

الف. طرز عمل و اجرای مقررات منشور ملل متحد مربوط به «سرزمینهای غیر خودمختار»

نخستین سؤالی که در خصوص «سرزمینهای غیر خود مختار» پیش آمد این بود که چگونه بایستی مفاد مواد مربوط به آن در منشور ملل اجرا شود و سازمان ملل متحد در مورد ساکنان اینگونه سرزمینها چه مسئولیتهائی دارد؟ رویهمرفته مباحثاتی را که از بدو تأسیس سازمان ملل متحد در این باره صورت گرفته و منتهی به اخذ تصمیم از سوی مجمع عمومی شده است، می توان به سه مرحله به شرح ذیل تقسیم کرد:

□ مرحله اول. این مرحله شامل دوره های سالهای ۱۹۴۶ - ۱۹۴۹ می شود. مجمع عمومی در اوایل سال ۱۹۴۶ در نخستین اجلاس خود، تصمیماتی درباره تعیین حدود و ماهیت و شیوه های مربوط به ارسال اطلاعات بموجب بند «ه» ماده ۷۳ اتخاذ نمود و اعلام داشت که «عمیقاً به مسائل و آرمانهای سیاسی ملت‌هایی که هنوز به خود مختاری کامل نائل نشده و یا مستقیماً در سازمان ملل متحد نمایندگی ندارند، واقف است». و توجه اعضای سازمان را به لازم الاجرا بودن تعهدات مندرج در فصل یازدهم منشور ملل متحد (اعلامیه سرزمینهای غیر خودمختار) جلب کرد.

در پی اعلام مزبور از طرف مجمع عمومی، کشورهای امریکا، انگلستان، استرالیا، بلژیک، دانمارک، زلاند جدید، فرانسه و هلند در پاسخ به مجمع عمومی، تعداد ۷۴ سرزمین را که در رابطه با آنها به مجمع عمومی اطلاعاتی خواهند داد، نام بردند. مجمع عمومی اینگونه سرزمینها را با ذکر کشورهای اداره کننده، به شرح ذیل برشمرد:

استرالیا: جزایر کوکوس (کیلینگ) و پاپوا.

امریکا: آلاسکا، ساموای امریکا، گوام، هاوایی، منطقه ترعه پاناما، پوئرتوریکو و جزایر ویرجین امریکا.

انگلستان: عدن مستعمره و تحت الحمایه، جزایر باهاما، باربادوس، باسوتولند (لسوتو)، بچوانالند تحت الحمایه، برمودا، گیانای بریتانیا (گویان)، هندوراس بریتانیا، سومالی لند بریتانیا (سومالی)، برونئی، جزایر کیمن، قبرس، جزایر فالک، فیجی، گامبیا، جبل الطارق، جزایر گیلبرت والیس مستعمره، ساحل طلا مستعمره و تحت الحمایه (غنا)، هنگ کنگ، جامائیکا، کنیا، جزایر مالایا (فدراسیون مالایا)، مالت، موریس، نیجریه، بورنئوی شمالی و نواحی وابسته به آن، ساراواک، سیچیلیس، سیرالئون، سنگاپور، جزایر سلیمان تحت الحمایه، سوازیلند، ترینیداد و توباگو، جزایر تورکس و کیکاس، اوگاندا، جزایر ویندوارد (شامل دومینیکا، گرانادا، سنت لوسیا و سنت وینسنت) و زنگبار.

بلژیک: کنگوی بلژیک.

دانمارک: گرینلند.

زلاند جدید: جزایر کوک، جزیره نیوئه و جزایر توکلاکو.

فرانسه: افریقای استوائی فرانسه شامل: چاد، گابن، کنگوی میانه، اوبانگی شاری (جمهوری افریقای مرکزی)، تأسیسات فرانسه در هندوستان، تأسیسات فرانسه در اقیانوسیه، گوئیانای فرانسه، سومالی لند فرانسه، افریقای فرانسه شامل: داهومی، گینه فرانسه، سودان فرانسه (مالی)، ساحل عاج، موریتانیا، کولونی نیجر، سنگال، ولتای علیا، گوادلوپه و بخشهای وابسته به آن، هندوچین، ماداگاسکار و بخشهای وابسته به آن (از جمله مجمع الجزایر کومور)، جمهوری مالاگاشی، مارتینیک، مراکش، نیوکارونیا و بخشهای وابسته به آن، نیوهرید تحت حکومت مشترک انگلستان و فرانسه، رئون، سن پیر، میکلون و تونس.

هلند: جزایر هندهلند (اندونزی)، گینه نوی هلند (ایریان غربی)؛

جزایر آنتیل هلند (کوراسائو) و سورینام.

□ مرحله دوم. نظر به اینکه دو کشور اسپانیا و پرتغال در پایان سال ۱۹۵۵ به عضویت سازمان ملل متحد درآمدند و تا پایان سال ۱۹۶۰ هنوز سرزمینهای را که توسط آن دو کشور اداره می شدند جزو «سرزمینهای غیر خود مختار» بشمار نمی آوردند، لذا در همان سال، مجمع عمومی مطالعه ویژه ای را درباره تعهدات ناشی از مفاد ماده مربوط به «سرزمینهای غیر خود مختار» مندرج در منشور، به پایان رسانید و در همان حال از تصمیم اسپانیا دایر بر ارسال اطلاعات درباره مستعمرات خود به دبیر کل سازمان ملل متحد، استقبال کرد و نیز در مورد پرتغال، سرزمینهای که توسط آن کشور اداره می شدند را نیز مشمول مفاد همان ماده دانست. مستعمرات اسپانیا و پرتغال که از طرف مجمع عمومی به عنوان «سرزمینهای غیر خود مختار» محسوب گردیده اند، از این قرارند:

اسپانیا: فرناندو پوئو، ایفنی، دیومونی، صحرای اسپانیا.  
 پرتغال: آنگولا، مجمع الجزایر دماغه ورده، گوانوواچی وابسته به آن، گینه (موسوم به گینه پرتغال)، ماکائو و نواچی وابسته به آن، موزامبیک، ساؤژوآئو باتیستا دواژوا، ساؤتومه و پرینسیپه، تیموره و نواچی وابسته به آن.

□ مرحله سوم. در تاریخ ۲۸ ژوئن ۱۹۶۲ مجمع عمومی، سرزمینی را که توسط بریتانیا اداره می شد سرزمین غیر خود مختار اعلام داشت که نام آن «رودزیای» (رودزیای جنوبی) بود.

رودزیای جنوبی یک منطقه محصور به خشکی به مساحت ۱۵۰/۳۳۳ میل مربع و در جنوب مرکزی افریقا واقع شده است با قریب ۴/۳۳۳/۰۰۰ نفر جمعیت که بیش از ۴ میلیون آن افریقائی، و ۲۲۴ هزار نفر اروپائی، حدود ۱۳ هزار نفر رنگین پوست و ۸ هزار نفر آسیائی هستند.

رودزیای جنوبی ابتدا توسط کمپانی افریقائی جنوبی بریتانیا بموجب فرمان سلطنتی صادره در ۱۸۹۹ اداره می شد. اداره امور رودزیای جنوبی توسط شرکت مزبور، در سال ۱۹۳۳ به پایان رسید و بریتانیا آن را جزئی از مستعمرات سلطنتی بریتانیا محسوب داشت و به مهاجران اروپائی

آن خودمختاری داخلی داد.

رودزیای جنوبی در سال ۱۹۵۳ به اتفاق رودزیای شمالی و نیاسالند جزئی از فدراسیون افریقای مرکزی شد. این فدراسیون در سال ۱۹۶۳ منحل شد.

طیِ رفتارندومی که در ژوئیه سال ۱۹۶۱ بعمل آمد، آن عده از مردم رودزیای جنوبی که حق رأی داشتند و همگی اروپائی بودند، پیشنهادهای مربوط به وضع قانون اساسی این کشور را که مورد موافقت بریتانیا نیز واقع شده بود، تصویب کردند.

بموجب این قانون اساسی، انتخابات پر از شرایط محدودکننده ای بر آزادیهای مردم افریقائی رودزیا برگزار گردید که از هر جهت به نفع اقلیت اروپائی و به ضرر مردم افریقائی رودزیا تمام شد.

برای اولین بار موضوع رودزیا در سال ۱۹۶۲ در سازمان ملل متحد مطرح شد و مجمع عمومی از «کمیته رسیدگی به اوضاع مربوط به اجرای اعلامیه استقلال به کشورهای و ملتهای مستعمره» درخواست کرد بررسی کند که آیا رودزیای جنوبی به خودمختاری کامل نائل شده است یا نه؟

پس از اعلام نظر کمیته در موضوع یاد شده، مجمع عمومی تأیید کرد که رودزیا یک سرزمین غیر خودمختار به مفهوم بند «ه» ماده ۷۳ منشور ملل متحد بشمار می آید. از این زمان به بعد، موضوع رودزیا مانند موضوع افریقای جنوب غربی (نامیبیا) بارها در شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل متحد مطرح و یکی از موضوعات پُردردسازمان مذکور بوده است که بحث تفصیلی آن از حوصله نوشته حاضر خارج می باشد.

### ب. طرز عمل «اسلوب قیمومت بین المللی» و انواع قیمومت

با توجه به مواد ۷۷ تا ۸۵ منشور معلوم می شود که سازمان ملل متحد سه نوع سرزمین تحت قیمومت را پیش بینی نموده است:

۱. قیمومتهائی که با میثاق جامعه ملل بوجود آمده و شامل ۳ گروه

A، B و C بودند. گروه اول به استثنای فلسطین تا سال ۱۹۴۵ همه به

استقلال رسیده بودند. در مورد گروه B، سازمان ملل با مشکل افریقای جنوبی مواجه بوده است و در مورد گروه C، قیمها می‌بایست به طریق سابق عمل کنند، جز آن قسمت که از قیمومت ژاپن خارج شده بود و تحت عنوان قیمومت نظامی اداره می‌شود.

۲. قیمومت‌هایی که از خاک دشمن جدا شده بودند. در واقع تمام سرزمینهای مشمول این دسته از قیمومت، جزو مستعمرات سابق ایتالیا بودند که عبارتند از: سومالی، لیبی که از اجتماع سه منطقه تریپولی، فزان و سیرنائیک تشکیل می‌شد، و اریتره.

۳. ماده ۷۷ منشور ملل متحد، قیمومت نوع سوئی را هم پیش بینی کرده بود که عبارت از تقاضای ابتدا بساکن سرزمینی بود که تحت قیمومت قرار بگیرد، که در عمل مصداقی پیدا نکرد.

نظر به اینکه اعمال قیمومت و ترتیبات آن محتاج موافقتنامه ای است که نحوه کار در آن مشخص شده باشد، لذا در جهت تأمین نظر منشور ملل متحد در این ماده، تا سال ۱۹۴۹ یازده موافقتنامه قیمومت به تصویب مجمع عمومی رسیده بود. ده فقره از این موافقتنامه‌ها راجع به قیمومت‌های عادی و یک موافقتنامه هم راجع به قیمومت‌های سوق الجیشی بود، به شرح ذیل:

#### • قیمومت‌های عادی:

۱. نائورو از جانب استرالیا، زلاند جدید و انگلستان اداره می‌شد.
۲. گینه نو، توسط استرالیا اداره می‌شد.
۳. رواندا و اوراندی توسط بلژیک اداره می‌شد.
- ۴ و ۵. کامرونز و توگولند توسط فرانسه اداره می‌شد.
۷. ساموای غربی توسط زلاند جدید اداره می‌شد.
- ۸ و ۹ و ۱۰. کامرونز، تانگانیکا و توگولند توسط انگلستان اداره

می‌شد.

• قیمومتهای سوق الجیشی:

یازدهمین سرزمین به نام «سرزمین تحت قیمومت جزایر اقیانوس آرام» که متشکل از جزایر سابق تحت قیمومت ژاپن، جزایر مارشال، جزایر ماریاناس (به استثنای گوام) و جزایر کارولین بود، «سرزمینهای تحت قیمومت سوق الجیشی» بشمار آمدند و بموجب موافقتنامه ای که در آوریل ۱۹۴۷ به تصویب شورای امنیت رسید، توسط امریکا اداره می شوند.

سرزمینهای سوق الجیشی، شامل ۳ میلیون میل مربع از شرق اقیانوس آرام در شمال خط استوا هستند و بیش از ۲۰۰۰ جزیره خاکی و مرجانی را در بر می گیرند که مجموعاً ۷۰۰ میل مربع مساحت و متجاوز از ۱۶۰,۰۰۰ نفر جمعیت دارند. این جزایر که جمعاً میکرونزی خوانده میشوند، سه مجمع الجزایر عمده را بوجود می آورند: مجمع الجزایر ماریاناس، مجمع الجزایر کارولین و مجمع الجزایر مارشال.

جزیره سایپان در ماریاناس مرکز اداری این جزایر بشمار می رود (جزیره گوام واقع در ماریاناس جزو این سرزمین تحت قیمومت محسوب نمی شد).

شورای قیمومت سازمان ملل<sup>۱</sup> در ماه مه سال مسیحی گذشته، انحلال سیستم قیمومت جزایر میکرونزی را مورد تصویب قرار داد و در این بخش از جهان چهار واحد سیاسی جدید شکل گرفته است به نامهای:

- Republic of the Marshall Islands
- Republic of Palau
- Federal States of Micronesia
- Commonwealth of the Northern Mariana Islands

نسبت به سه واحد نخست، نوعی «تأسیس» جدید در شرف برقراری است که نام آن را Free Association نهاده اند. برحسب این سیستم، وابستگی مالی و خدماتی و دفاعی خاصی بین ایالات متحده و

1. United Nation Trusteeship Council

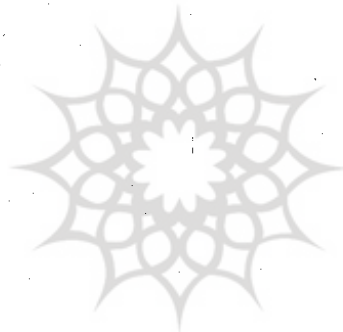
دولتهای جدید التاسیس برقرار می‌گردد. نسبت به واحد چهارم، همین رابطه بسیار قوی تر خواهد بود و وظایف بسیاری از سازمانهای دولتی امریکا شامل حال این کامنولث نیز می‌شود و مآلاً اتباع کامنولث تبعه ایالات متحده خواهند شد.

□

تا بدینجا تأسیسات حقوقی بین المللی عصر ملل متحد پایان یافت. تأسیسات مزبور، در اثر مبارزات ضد استعماری ملل تحت ستم، نخست آهسته آهسته و سپس با شتاب هر چه بیشتر از میان برداشته شدند؛ چنانکه از سال ۱۹۴۵ که ۵۱ کشور عضویت سازمان ملل متحد را داشتند، تا سال ۱۹۸۴ متجاوز از ۱۶۰ کشور عضو این سازمان شدند، که این افزایش تعداد کشورهای عضو، همان سرزمینهای غیر خودمختار و تحت قیمومت بودند که به استقلال نائل آمدند.

ناگفته نگذیریم که در پاره‌ای موارد، از میان برداشتن تحت قیمومتها موجبات تضییق حق بیشتر ساکنان سرزمینهای مزبور را فراهم کرده است؛ فی‌المثل از میان رفتن قیمومت در مورد فلسطین — به ترتیبی که منجر به تشکیل اسرائیل و آواره شدن ساکنان اصلی فلسطین گردید — نتایجی بمراتب شوم تر از بقا و فعالیت خود تاسیس «تحت قیمومت فلسطین» ببار آورده است که جای بحث آن در نوشته حاضر نیست.

در خصوص قیمومتهای سوق الجیشی، می‌توان گفت اعمال حق و تو از جانب مقام اداره کننده، قیم را قادر می‌سازد تا از اجرای مقررات منشور و مصوبات سازمان ملل متحد سربتابد. اعمال این حق، هم اصل برابری کشورهای عضو ملل متحد را نقض می‌کند و هم با عنصر عدالت و انصاف که در محتوی و مضمون حقوق ملل متحد وارد شده است، در تعارض می‌باشد.



شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی